

درس تفسیر آیت الله جوادی

96/08/01

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تفسیر آیات 1 تا 13 سوره الرحمن

«الرَّحْمَنُ (1) عَلَّمَ الْقُرْآنَ (2) خَلَقَ الْإِنْسَانَ (3) عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (4) الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ (5) وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ (6) وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ (7) أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (8) وَأَقْبِشُوا الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ لَّا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (9) وَالْأَرْضُ مَوْضِعُهَا لِلْأَنَامِ (10) فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ (11) وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ (12) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (13)»

تاکنون روشن شد که دو اصل از اصول کلی را سوره مبارکه «الرحمن» دارد تفصیل می‌دهد که آنها جزء «جَوَامِعِ الْكَلِمِ» هستند. اصل اول ناظر به «کون تام» است که فرموده: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» [1] یعنی «کُلِّ ما صدق علیه انه شيء» فهو مخلوقُ الله سبحانه تعالی». این اصل که ناظر به «کون تام» است سوره مبارکه «الرحمن» بخش مهمی از اینها را تشریح می‌کند. اصل دوم که آن هم جزء «جَوَامِعِ الْكَلِمِ» است و موجب کلیه است، این است که «کُلِّ ما خلقه الله تعالی فهو احسن ما يمكن»؛ یعنی هر چه را خدا خلق کرد، به زیباترین وجه خلق کرد که از آن زیباتر محال بود؛ یعنی زمین از این بهتر ممکن نبود، آسمان از این بهتر ممکن نبود، انسان از این بهتر ممکن نبود. سرّش هم آن قیاس استثنایی بود که سه تالی فاسد داشت و با بطلان آن توالی سه‌گانه، مقدم ثابت می‌شد و آن این بود که اگر جهانی بهتر از این، آسمانی بهتر از این، زمینی بهتر از این، انسانی بهتر از این ممکن بود و خدا خلق نکرد، «إِما للجهل» است «أو للعجز» است «أو للبخل»، «والتالي بأسره مستحيل فالمقدم مثله». اگر زمین بهتر از این ممکن بود، آسمان بهتر از این ممکن بود، دریا و صحرا و هوا بهتر از این ممکن بود و انسان بهتر از این ممکن بود و خدا خلق نکرده بود - معاذالله - یا برای اینکه جاهل بود، یا برای اینکه جاهل نبود ولی قادر نبود، یا برای اینکه جاهل نبود قادر بود، ولی - معاذالله - بخل داشت و جود نداشت، «إِما للجهل أو العجز أو البخل و التالي بأسره مستحيل فالمقدم مثله». بنابراین انسان از این بهتر ممکن نیست. اگر موجودی بهتر از این باشد می‌شود فرشته و دیگر انسان نیست و خدا فرشته فراوانی دارد. پرسش: پس قدرت خدا محدود می‌شود؟ پاسخ: نه قدرت خدا چون نامحدود است تالی فاسد است. می‌گوییم اگر بهتر از این ممکن بود و خدا خلق نکرده بود، یا برای جهل است در حالی که او «يَكُلُّ شَيْءٍ عَليمٌ» [2] است یا - معاذالله - برای عجز است، او «عَلِي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» [3] است. یا - معاذالله - برای بخل است «فَهُوَ الْخَوَّاذُ إِنْ أُعْطِيَ وَهُوَ الْخَوَّاذُ إِنْ مَنَعَ» [4] که امام کاظم (سلام الله علیه) فرمود جود او نامتناهی است. اگر بهتر از این ممکن بود و خدا خلق نکرده بود، برای یکی از این سه تالی بود و هر سه تالی مستحيل است «فالمقدم مثله». پرسش: ...؟ پاسخ: بله، انسان یعنی همین! یعنی ذات اقدس الهی به او علم می‌دهد، قدرت می‌دهد، اختیار می‌دهد، دو تا راه را در اختیارش قرار می‌دهد «إِنا شَاكِرٌ وَإِما كُفُورٌ». انسان یعنی همین! اگر بخواهد یکطرفه خلق کند، آن می‌شود یا جماد یا نبات یا نظیر فرشته. دو طرفه بخواهد خلق کند، باید آزاد خلق کند؛ لذا فرمود: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» [5] از این زیباتر دیگر ممکن نیست. اگر بخواهد موجودی انسان باشد، باید آزاد باشد. اگر یکطرفه باشد که دیگر او انسان نیست. فرمود ما دو طرف را در

اختیارش قرار می‌دهیم ماه بهتر از این ممکن نیست آفتاب بهتر از این ممکن نیست؛ یعنی موجودی که نظمش دقیق و ریاضی باشد و حرکتش هم برای آن باشد که جهان را تأمین کند، فرمود ما کلّ جهان را شش دوره خلق کردیم که بحثش از سوره مبارکه «الرحمن» کنار است، «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ»؛ یعنی شش دوره تطورات خلقت که در آیات قبل هم گذشت. اما تأمین ارزاق مردم به فصول چهارگانه است: «وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ» [6] که این «أَرْبَعَةُ أَيَّامٍ» هیچ ارتباطی با آن «سِتَّةُ أَيَّامٍ» ندارد. آن «سِتَّةُ أَيَّامٍ» مربوط به تطورات میلیاردي اصل جهان خلقت است که دو روزش برای زمین، دو روزش برای آسمان، دو روزش برای «بین الارض و السماء» این «سِتَّةُ أَيَّامٍ» است. اما «قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ» برای فصول چهارگانه است؛ بهار منظم، پاییز منظم، تابستان منظم، این قوس اللیل و قوس النّهار کاملاً منظم، وقتی شب یلدا می‌شود کوتاه‌ترین روز را پشت سر گذاشتیم طولانی‌ترین شب را پشت سر گذاشتیم. از شب یلدا که اوّل زمستان است تا اوّل بهار ببینید این قوس النهار دو طرف وارد قوس اللیل می‌شود؛ هم صبح زودتر می‌شود، هم شب دیرتر می‌شود. این قوس النّهار که روشن است دو طرف به شب حمله می‌کند، شب را کوتاه می‌کند کوتاه می‌کند تا «بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار»؛ [7] یعنی اوّل بهار. اوّل بهار شد، دوباره قوس اللیل حمله می‌کند به قوس النّهار از این طرف روز بلند می‌شود تا آخر خرداد و آخر خرداد طولانی‌ترین روز و شب آخر خرداد هم کوتاه‌ترین شب است. بعد از این طرف دوباره برمی‌گردد از تابستان به اوّل پاییز، فرمود این نظم دقیق ریاضی را ما برای تأمین روزی شما کردیم. اگر همیشه زمستان بود یا همیشه تابستان بود یا همیشه بهار بود یا همیشه پاییز بود که ارزاق شما تأمین نمی‌شد «وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ». از این زیباتر دیگر ممکن نیست، انسان باید آزاد باشد. اگر یک موجود یک طرفه خلق می‌کرد یا پایین یا بالا، حالا یا می‌شد سنگ و گل، یا می‌شد فرشته یا ملک. موجودی باید باشد آزاد که خودش راه را انتخاب بکند. انسان از این زیباتر دیگر ممکن نیست. از این وضع زیباتر اگر ممکن بود و خدا خلق نکرده بود - معاذالله - «لو كان في العالم إنسانٌ أحسن أو سماءٌ أحسن أو أرضٌ أحسن أو نباتٌ أحسن أو جمادٌ أحسن» و ذات اقدس الهی خلق نکرده بود، این مقدّم؛ «إما للجهل» است «أو للعجز» است «أو للبلخ»، این تالی؛ «والتالي بأسره الثلاث مستحيل فالمقدّم مثله». پرسش: اگر نخواهیم با برهان اثبات کنیم؟ پاسخ: برهان عقلی! آن عقل است که قرآن را می‌فهمد. آن عقل است که می‌گوید این کتاب، کتاب الهی است. ما با عقل حجیت قرآن را ثابت می‌کنیم. عقل می‌گوید غیر از خدا احدی نمی‌تواند این گونه حرف بزند. ما با عقل حجیت قرآن را ثابت می‌کنیم با عقل معجزه بودن قرآن را ثابت می‌کنیم، با عقل بی‌نظیر بودن قرآن را ثابت می‌کنیم. پرسش: آیه‌ای که صراحتاً دارد نظام فعلی نظام احسن است کدام آیه است؟ پاسخ: چون فرمود: «أَحْسَنُ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» [8] پرسش: این «أَحْسَنُ»؛ یعنی حسن کرد، با آن افعال تفضیل فرق دارد. پاسخ: «أَحْسَنُ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»؛ لذا درباره انسان فرمود: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» [9] پرسش: افعال تفضیل را معنا کنید! پاسخ: یعنی أحسن تقویم است. آن‌جا هم «أَحْسَنُ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»؛ یعنی «كُلُّ شَيْءٍ» را حسن قرار داد و از این زیباتر دیگر ممکن نبود و اگر زیباتر از این ممکن بود و خدا خلق نمی‌کرد، برای یکی از این محذورات سه‌گانه بود و مستحیل است؛ لذا می‌فرماید: «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَافُتٍ» [10] هیچ چیزی فوت نیست، ذره‌ای خالی در عالم نیست، هیچ چیزی جایز خالی نیست. بنابراین اگر از این زیباتر ممکن بود و خدا خلق نکرده بود، بر اساس یکی از این سه تالی بود «والتالي بأسره مستحيل فالمقدم مثله». پرسش: ...؟ پاسخ: به هر حال او کاملاً خلق کرده است او ناقص خلق نکرد او کامل آفرید؛ منتها این شیء اگر متحرک است باید کمالش را به تدریج تحصیل کند. او توان را به او داد، امکانات را فراهم کرد فرمود: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ». ما همه راه‌ها را به او دادیم. نه اینکه انسان را در زادرزش به اکمل وجه خلق کردیم. ممکن است نبی و

ولې این چنین باشد که بگوید: «یا یحییٰ خذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» [11] آنها اولیای الهی اند و مستثنای زندگی اند؛ اما هر موجودی را به بهترین وجه خلق کرد. وجود مبارک کلیم حق برهان اقامه کرد، فرمود: «أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» [12] هیچ چیزی نیازی به هیچ چیزی ندارد مگر اینکه خدا به او داد. یک حشره، یک پشه، یک آبی، یک موجود دریایی صحرایی، او اگر بخواند نکاح کند، زندگی کند، فرزند داشته باشد، همه شرایط را به او داد. او اگر بخواند شکار کرد، «از شیر حمله خوش باشد و از غزال رم» [13] آن پلنگ اگر به فلان سرعت می‌رود، آن غزال سریع‌تر می‌رود تا در چنگ آن گیر نکند؛ اما به هر حال هر کسی طعمه‌ای دارد.

غرض آن است که هر چیزی هر چه خواست خدا به او داد. انسان آزادی می‌خواهد به او داد و بهترین نعمت برای انسان همان آزادی است. فرمود: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» [14] کسی مجبور نیست؛ اما یکی بهشت است یکی جهنم، یکی راه اعتیاد است یکی راه احتیاط، هر دو راه در اختیار انسان است. پس این اصل بعدی که هر چیزی به احسن وجه خلق شد، در آیات دیگر به عنوان «جَوَامِعِ الْكَلِمِ» آمده، این «عَزَّوَجَلَّ» [15] که در روایات هست، آنها را دارد شرح می‌دهد.

اصل سوم و چهارم این است: اصل سوم این است که اینهایی که ما خلق کردیم، رها نکردیم و اینها هم وظیفه‌شناس هستند؛ نه ما اینها را رها کردیم که تفویض کرده باشیم - معاذالله - نه اینها ما را رها کردند، اینها بندگان ما هستند. هیچ موجودی در عالم گناه نمی‌کند مگر انسان. هیچ سنگی گناه نمی‌کند، هیچ خاشاکی گناه نمی‌کند. ما به زمین گفتیم زمین! به آسمان گفتیم آسمان! تابع فرمان ما باشید، اینها: «فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ لَأَنبِئَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً» [16] تابع ما باشید می‌خواهید یا نمی‌خواهید؟ «قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» عرض کردند می‌خواهیم، با میل و رغبت هم می‌خواهیم. هیچ موجودی در عالم گناه نمی‌کند الا انسان. این است که در بعضی از روایات دارد اگر - خدای ناکرده - کسی بیراهه رفته است، زمینی که روی آن راه می‌رود او را لعن می‌کند، آسمانی که بر او سایه انداخت او را لعن می‌کند. [17] هیچ چیزی در عالم گناه نمی‌کند مگر انسان. پرسش: پس حشر حیوانات را چه می‌گویید؟ پاسخ: آیا واقعاً حیوانات حشر دارند یا انسان‌هایی که به صورت حیوان در می‌آیند؟ چون در ذیل «وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُمْرَتْ» هم آمده است که منظور انسان‌هایی هستند که به صورت حیوانات در می‌آیند. گرچه برخی از روایات دارد که اگر ستم کردند. آنها هم اگر احیاناً اختیاری داشته باشند و ستمی نکنند باید تکلیفی داشته باشند، برای آنها تکلیفی نیامده است. شاید تشبیه باشد و شاید این قول حق باشد که «وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُمْرَتْ»، یعنی انسان‌هایی که به صورت وحشی و حیوان در می‌آیند، یا نه! هر موجودی حشر می‌شود، زمین حشر می‌شود، آسمان حشر می‌شود، برای شهادت دادن، شهود شدن. اسبی که مظلوم شده است شهادت می‌دهد شکایت می‌کند. نه اینکه آن عجماء برای آن قرناء با یکدیگر محاکمه‌ای نکنند. شاید آن لسان، لسان تشبیه باشد. اگر واقعاً این باشد، آنها باید دینی داشته باشند تکلیفی داشته باشند شریعتی داشته باشند پیغمبری داشته باشند اینها را باید ملتزم شد.

بنابر این اینکه فرمود: «فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ لَأَنبِئَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً»، ما حرفمان تشبیه بود؛ اما آنها تشبیه جواب ندادند، آنها جمع جواب دادند: «فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ لَأَنبِئَا»، این تشبیه است. «طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا»، این تشبیه است، «قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»، نه «طَائِعِينَ». عرض کردند ما همراه این قافله با طوع و رغبت فرمان تو را می‌بریم. اگر گفتیم زمین قارون را فرو ببر! می‌گوید چشم: «فَخَسَفْنَا بِهِ وَ بِدَارِهِ الْأَرْضِ» [18] دریا خشک شو! «فَأَصْرَبَتْ لَهُمْ ظَرِيفاً فِي الْبَحْرِ نَبَساً» [19] می‌گوید چشم! چه کسی چشم نگفته؟ اگر به

آهن سخت که کوره بلند می‌خواهد گفتیم در دست داود ما نرم بشو! گفت چشم: «وَأَنَا لَهُ الْخَدِيدُ». چه چیزی چشم نگفته است در عالم؟ زمین گفت چشم! انشقاق قمر گفت چشم! به دریا گفتیم شکافته شو، گفت چشم! به زمین گفتیم شکافته شو، گفت چشم! به ماه گفتیم شکافته شود، گفت چشم! به حبه‌ها می‌گوییم شکافته شو، می‌گوید چشم! چیزی در عالم نیست که اطاعت نکند، یک؛ و این اطاعتش با طوع و رغبت و میل نباشد، این دو. اکراهی در کار نیست: «فَالْتَأْتَيْنَا طَائِعِينَ»، نه «طَائِعِينَ». ما دو نفر همراه قافله هستی با طوع و رغبت اطاعت می‌کنیم؛ لذا سجده می‌کنند. اگر فرمود: «وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ»، یعنی «یخضعان»، این اصل سوم.

اصل چهارم آن است که گرچه هر فیضی که باشد «من الله سبحانه و تعالی» است؛ اما مرگ و زندگی به دست اوست. هیچ کسی حیات‌آفرین نیست. فرمود حیات به دست خداست، ممکن است به حسب ظاهر کسی خیال بکند فلان دارو اثربخش بود، فلان بیمار را فلان طبیب شفا داد! فرمود اینها خیال است. همان طوری که آسمان و زمین را خدا خلق کرد، مرگ و زندگی را هم او خلق کرد. مرگ به دست اوست، زندگی به دست اوست. اسباب و علل فراوانند: «خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ» [20] «يُخَيِّبُ وَيُمِيتُ» [21] لذا فرمود مبدا خیال بکنید حیات گیاهان به دست شماست. شما که کشاورز هستید باید بدانید کار شما کشاورزی نیست، کشاورز ما هستیم. شما کارتان حرث است، انبارداری است، نقل و انتقال حبه‌ها و بذرها و نهال‌ها از انبار یا از کنار باغ به مزرعه و باغ است، همین! که اینها احیا نیست، اینها که حیات‌بخشی نیست شما یک گونی گندم را از انبار به دل خاک می‌سپارید. چقدر این آیات شیرین است! فرمود مبدا خیال کنید که شما زارع هستید؟ «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ» [22] زارع ما هستیم. شما اهل حرث هستید. ما یک حارث داریم، یک زارع؛ حارث کسی است که این گندم‌ها و این جوها و این برنج‌ها و این جماد را از انبار تحویل یک جماد دیگر می‌دهد، همین! اینکه احیا نیست. آن‌که فرمان می‌دهد، این حبه مرده را زنده می‌کند، بخشی از آن را به صورت ریشه به دل خاک می‌برد، بخشی از آن را به صورت خوشه و شاخه به بالا می‌آورد، آن را جان می‌دهد خداست. فرمود ما زارع هستیم، مقداری بذریه کردید و رفتید، خبری ندارید! «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ». پس حیات و مرگ به دست ماست؛ لذا در اینجا فرمود نجم او را سجده می‌کند، چون او نجم را زنده کرد. موجودات دیگر او را سجده می‌کنند، چون آن موجودات را خدا زنده کرد، مرگشان هم این چنین است. مرگ هم به معنای تخلل عدم بین متحرک و هدف نیست. مرگ یک هجرت است؛ منتها چون این سوی را ترک می‌کند، ما این سوی را عدم می‌پنداریم. این بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) که فرمود: «تَنْقَلِبُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ» [23] هجرتی بیش نیست. در هر هجرتی نفی‌ای محسوس است، این شخص که از منقول عنه هجرت می‌کند اینها غیبت محسوب می‌شود، این را نمی‌بینند خیال می‌کنند که این مرگ است و گرنه یک میلاد جدیدی است، یک حیات جدیدی است. شما در روایات برزخ این را ملاحظه می‌فرمایید و اگر کسی مؤمن باشد و رحلت کند به دیار مؤمنان می‌رود یکدیگر را می‌بینند، خوشحال می‌کنند و سؤال می‌کنند که فلان رفیق ما چه شد؟ این را در روایات برزخ ملاحظه بفرمایید. مؤمنی که وارد برزخ می‌شود دوستان قبلی او خیر مقدم می‌گویند حالش را می‌پرسند از حال دوستانش هم می‌پرسند که فلان رفیق ما در چه حالتی است؟ این می‌گوید که این دو ماه قبل یا یکسال قبل یا کمتر از این، قبل از من مُرد. اینها می‌گویند پس چرا اینجا نیامردند؟ آنها می‌گویند: «هُوَ هُوَ» [24] یعنی سقوط کرده، این نبود با ما که اینجا بیامورندش، این در راه افتاده است. اگر مؤمن بود که همراه ما می‌آوردند. همه حسابی دارد و کتابی دارد. این حرکت است، مگر آدم می‌میرد؟ چقدر این آیه محکم است! انسان مرگ را می‌میراند نه بمیرد. هر روز اگر این آیه مطرح بشود زنده است. مائیم که مرگ را

مي ميراني، فرمود: «كُلْ نَفْسًا لِقَاءَ الْمَوْتِ» [25] ما ذائق هستيم، مرگ را مي چشيم و هضم مي كنيم. فرمود: «كُلْ نَفْسٌ يَذُوقُهَا الْمَوْتُ»؛ هر كسي را مرگ مي چشد. هر ذائقي مذوق را هضم مي كند. الان يك ليوان آب، شربت، يك استكان چايي كه ميل كرديد، شما آن را هضم مي كنيد يا آن شما را؟ شما آن را هضم مي كنيد. هر ذائقي مذوق را هضم مي كند. اين بيان نوراني سيدالشهداء در روز عاشورا چقدر زيباست! در حالي كه «أَقْبَلَتِ السَّيَّحَةُ مِنَ الْقَوْمِ كَأَنَّهُا قَطْرَةٌ» [26] به يارانش فرمود: «صَبْرًا بَيْنِي الْكَرَامَ فَمَا الْمُؤْثِلُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ» [27] مرگ زير پاي شماسست. مرگ تير نيست، مرگ در برابر شما نيست؛ مرگ زير پاي شماسست، شما روي اين پل پا مي گذاريد ميرويد آن طرف. «فَمَا الْمُؤْثِلُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ» مرگ عديمي نيست، مرگ شما را نابود نمي كند، شما روي اين پل پا مي گذاريد ميرويد آن طرف، «فَمَا الْمُؤْثِلُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ»، «صَبْرًا بَيْنِي الْكَرَامَ». بنابراين مرگي در عالم نيست ما براي ابد هستيم و اين كار به دست اوست: «خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ» مرگ زندگي است، حيات است، انتقال است، هجرت است، از جايي به جاي ديگر.

اين اصل چهارم را هم در سوره مباركه «الرحمن» به يك سبكي، در سوره بعدش كه سوره مباركه «واقع» است قوري روشن تر كه «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ» بيان مي كند. بعد چون جهان بيني را جهان داني را جهان آرايي را هر سه را يکجا ذكر مي كند، جريان ميزان برابر با عدل را با نظم اقتصادي در كنارش ذكر مي كند. مي فرمايد حرف مي خواهيد بزنيد، بايد مواظب زبانتان باشيد. اين نحو و صرف را، اين ادبيات را آوردند كه آدم دهندش را هر طوري باز نكنند. اين منطق را گذاشتند براي اينكه هر گونه فكر نكنند كه گرفتار مغالطه بشود. هر اندیشه را با اين ترازو بايد بسنجد. اقتصاد اگر هست، طاغوت اقتصادي نباشد. اين ربا طاغوت اقتصادي است، آن كمفروشي طاغوت اقتصادي است، آن گرانفروشي طاغوت اقتصادي است. فرمود ما ميزان فرستاديم: «أَلَّا تَتْلَوْا فِي الْمِيزَانِ». طاغوت كه تنها طاغوت سياسي نيست. اين طاغوت اقتصادي را در كنار نظم عالم ذكر مي كند. هم جهان داري را، هم جهان آرايي را، هم جهان باني را، هم جهان داني را كنار هم ذكر مي كند.

[1] زمر/سوره 39، آيه 62.

[2] بقره/سوره 2، آيه 231.

[3] بقره/سوره 2، آيه 20 و 106 و 109.

[4] الكافي، الشيخ الكليني، ج 4، ص 39، ط. الإسلامية.

[5] بقره/سوره 2، آيه 256.

[6] فصلت/سوره 41، آيه 10.

[7] گلستان سعدی، قصاید، قصیده 25.

[8] سجده/سوره 32، آيه 7.

[9] تين/سوره 95، آيه 4.

[10] ملک/سوره 67، آيه 3.

[11] مريم/سوره 19، آيه 12.

- [12] طه/سوره 20، آيه 50.
- [13] ديوان اشعار محمدرضا قمشه‌اي.
- [14] بقره/سوره 2، آيه 256.
- [15] ال مصباح-جنة الأمان الواقية و جنة الأيمان الباقية، ابراهيم الكفعمي العاملی، ص 446.
- [16] فصلت/سوره 41، آيه 11.
- [17] تفسير نور الثقلين، الشيخ عبدعلی العروسی، ج 4، ص 207.
- [18] قصص/سوره 28، آيه 81.
- [19] طه/سوره 20، آيه 77.
- [20] ملک/سوره 67، آيه 2.
- [21] بقره/سوره 2، آيه 258.
- [22] واقعه/سوره 56، آيه 63 و 64.
- [23] بحار الأنوار-ط مؤسسه الوفاء، العلامة المجلسی، ج 37، ص 146.
- [24] الکافي، الشيخ الكليني، ج 3، ص 244، ط.الإسلامية.
- [25] آل عمران/سوره 3، آيه 185.
- [26] اللهوف علي قتلي الطفوف، السيد بن طاووس، ص 100.
- [27] معاني الأخبار، الشيخ الصدوق، ص 289.